



رهائی

سال دوم شماره ۴۳
سه شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۵۹
بهاء ۲۰ ریال

در این شماره :

● ضرورت اتحاد عمل چپ

● قانون شوراها

هجوم مجدد سرمایه داران به حقوق کارگران

● جلوه‌های از سیاست ضد کارگری رژیم

لغوسود ویژه

● کمونیست‌ها و مسئله تصفیه

محاكمه تقی شرام و برخورد نیروهای مختلف

ضرورت اتحاد عمل چپ

با این وجود این نیز یک واقعیت است که پایه توده‌ای رژیم شدت‌رو به افول بوده، و "عدم اطمینان" نسبت به هیئت حاکمه شدت‌رو به افزایش است. درست است که این "عدم اطمینان" در بسیاری از موارد به بی‌تفاوتی تبدیل شده و عده‌ی زیادی از مردم نسبت به رویدادهای سیاسی حساسیت لازم را نشان نمیدهند و حتی در مواردی "بازگشت به گذشته" همچون "روپایی طلایی" جای پای خویش را در میان مردم محکم مینمایند، اما این نیز درست است که چپ و نیروهای دموکرات نیز گامهای نسبتاً موفقی در امر بسیج توده‌ها برداشته‌اند. هر چند این موفقیت "نسبی" در مقایسه با شرایط بسیار مناسب فعالیت سیاسی در میان توده‌ها کافی نبوده و چپ بعطالت توان محدود نیروی خود - که وجود تشنت حاکم در بین آن، این محدودیت را بیشتر میکرد - نتوانست بهره‌برداری کاملی از شرایط مساعد بنماید، معذالک از بسیاری جهات در ساخت سیاسی چپ و نتیجتاً تجربه‌اندوزی آن موثر بوده است.

این موفقیت "نسبی" بسیاری از نکات را به چپ آموخت: چپ ایران که حتی تا روزهای قبل از قیام از محافل کوچک و عمدتاً روشنگرانه خارج نشده و بخش اعظم تجربه‌ی سیاسی در خانه‌های تیمی و در رو در روشی با رژیم شاه خلاصه میگردد در فرصتهای بدست آمده بعد از قیام با شرایط کاملاً نویینی مواجه شد. دیگر مسئله شماس‌گیری با توده‌ها جلب و جذب هوادار و رشد تشکیلاتی با موانع گذشته روبه‌رو نبود. دیگر چپ روشنفکر ملزم نبود که برای راهیابی به میان مردم و توده‌ها به تاکتیکهای پیچیده و با تأثیر گذاری محدود متوسل شود. در هر گوشه از ایران امکان فعالیت سیاسی وجود داشت. در برابر جنبش چپ ایران دریایی از امکانات وسیع مبارزاتی قرار گرفته بود.

چپ در چنین شرایطی بعطالت فقدان تجربه‌ی سیاسی در شرایط نسبتاً دموکراتیک و همچنین بجای اتخاذ سیاست همکاری اصولی و همه جانبه در پیشبرد مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی به سکتاریسم و قرقه‌گرایی در غلطید. هر نیروی سیاسی در پی آن بود که صرفاً "برای سازمان خود و برای جریان فکری خویش تبلیغ کند و هیچ کوششی برای ایجاد یک جریان محوری سیاسی صورت نمی‌گرفت. چپ تجربه‌ی لازم را نداشت تا در پاید اتحاد عمل بین نیروهای مختلف نه تنها در تفاد با رشد جداگانه‌ی سازمانها و جریان‌های مختلف جنبش نیست، بلکه خودتضمینی برای ادامه کاری جنبش چپ و حفظ آن دستاوردهایی است که هر جریان سیاسی بتواند با سهولت بیشتری به فعالیت مستقل خویش ادامه دهد. اما کمترش و رشد جریان‌های سیاسی تابع قوانین خاص خویش است. این "رشد" و "گسترش" آنها در شرایطی که جامعه شدت‌در غلبان است برای جریان‌های سیاسی

با گذشت ۱۸ ماه از قیام خونین بهمن ماه، بار دیگر مسئله اتحاد عمل نیروهای چپ، در بین بسیاری از نیروها^۴ سیاسی مطرح گردیده است. افزایش فشار و خفقان توسط رژیم، تهاجمات وسیع و سیستماتیک هیئت حاکمه به آزادیهای دموکراتیک، رشد شتابان ناراضی عمومی و همچنین روشنتر شدن صف بندی نیروهای سیاسی در جامعه از جمله عواملی است که اینبار به مسئله اتحاد عمل در بین نیروهای چپ عمیت خاصی بخشیده است.

هر چند در گذشته نیز بارها ضرورت اتحاد عمل نیروهای چپ از جانب برخی از سازمانها و منجمله سازمان مسأ مطرح گردیده بود و در این راستا اقدامات نسبتاً وسیعی نیز انجام گرفته بود، با اینحال هیچکدام از کوششهای قبلی بدلائل مختلف به نتایج مثبت و عملی نرسید. فرقه‌گرایی و انحصار طلبی حاکم بر جریان‌های جنبش چپ - چشم اندازهای واقعا محدود ولی بظاهر وسیعی که در مقابل نیروهای سیاسی چپ وجود داشت و ملموس نبودن خطر واقعی تشدید خفقان توسط رژیم که توانسته بود با مانورهای عوامفریبانه حتی جنبش سیاسی را در اتخاذ مواضع رادیکال دچار تردید نماید، از جمله عواملی بود که تشنت در جنبش چپ را بصورت یک "خصیصه ذاتی" در آورده بود. اما اکنون با گذشت زمان بسیاری از عواملی که تشنت در چپ را ظاهراً لاعلاج نشان میداد دچار دگرگونی شده است.

چپ و توده‌ها

توهم توده‌ها در مورد "جمهوری اسلامی" شدت در حال فروپاشی است. بی‌لیاقتی محض هیئت حاکمه، جدالهای درونی قدرت بین جناحهای حاکم، لاینحل ماندن ابتدائی ترین معضلات اجتماعی و افشاکری نیروهای سیاسی و دموکرات درباره‌ی سمت و ماهیت واقعی جمهوری اسلامی باعث شده است که توده‌های مردم فاصله‌ی چندانی تا مرز عدم اطمینان مطلق نسبت به هیئت حاکمه نداشته باشند. شاید اگر تا امروز عامل "رهبری" و اعتبار و حیثیتی که بعنوان "درهم شکننده‌ی نظام شاهنشاهی" در اذهان توده‌ها کسب نموده است وجود نداشت دیگر حتی فریاد "الله اکبر" نیز از فراز بلماها، مساجد و خیابانها در وسعت امروزیش شنیده نمیشد. در حقیقت آنچه هنوز بعنوان پایه‌ی توده‌ای رژیم حاکم اینجا و آنجا خود را مینمایاند، نه ناشی از تحقیق خواسته‌های مردم و نتیجتاً دفاع مادی از حکومتی است که نماینده‌ی آنهاست بلکه ناشی از "اعتماد" به شخص آیت‌الله خمینی و احتمال تحقق یافتن برخی از خواسته‌هایشان توسط وی است.

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

عمل" و همکاری جریان‌ات مختلف سیاسی جنبش چپ ——— اول ابتدایی ترین مواضع آغاز میگردد.

پلاتفرم اتحاد عمل

یکی دیگر از موانع "اتحاد عمل" نیروهای چپ درگذشته اصرار پاره‌ای از نیروها در مورد وجود یک پلاتفرم مشخص و همه جانبه بود. رفقایی که سابقاً در "کنفرانس وحدت" متشکل بودند، بر آن بودند که لازمی اتحاد عمل نیروهای چپ وجود یک پلاتفرم مشخص سیاسی و همه جانبه است. هر چند خود این سازمانها در تجربه‌ی بعد از "کنفرانس وحدت" لازمی چنین پلاتفرمی را کنار نهاده‌اند و بی‌سختی از آنان با "راه کارگر" پاره‌ای از همکاریها را سازمان دادند، معذراً هنوز طرح لزوم وجود چنین پلاتفرمی در میان نیروهای سیاسی ایران وجود دارد. بنظر ما و از آنجا که شرایط جامعه لزوم "اتحاد عمل چپ" را بیش از هر زمان دیگر مطرح مینماید، چنین پلاتفرمی نباید آنچنان "مخفی" باشد که عملاً باعث عدم همکاری نیروهای سیاسی و رزمنده‌ی چپ گردد. وجه عمده‌ی پلاتفرم "اتحاد عمل چپ" در شرایط فعلی مسئله‌ی موضعگیری قاطع آن حول مسئله‌ی حاکمیت می‌باشد. بنظر ما هر نیرویی سیاسی چپ صرفنظر از نوع استدلال‌ات تئوریک و شی ایدئولوژیکی که مبلغ آنست بشروط آنکه پیرامون حاکمیت ارتجاعی دارای موضع مشخص و صریح باشد، میتواند در مبارزه‌ی عملی و حول ابتدایی ترین شعارهای دمکراتیک و ضد امپریالیستی با دیگر نیروهای سیاسی همکاری نماید. بر واضح است که اشاره به عدم لزوم پلاتفرم "مشخص و همه جانبه‌ی سیاسی" در مقطع فعلی و خلاصه کردن آن در موضع گیری "علیه حاکمیت" بمعنای نادیده گرفتن "پلاتفرم مشخص و همه جانبه‌ی سیاسی" در مقاطع بعدی نمیباشد. چنین پلاتفرمی صرفاً میتواند بعد از آنکه جریان‌ات مختلف سیاسی در ابتدایی ترین و اصولی ترین مفاهیم به "اتحاد عملی" دست یافتند تدوین گردد ولی گام اول هیچگاه از یک "پلاتفرم مشخص و همه جانبه‌ی سیاسی" آغاز نمیکردد. باید از گامهای اولیه شروع نمود و با جمع بندی از تجارب اولیه گامهای بلندتر را برداشت. زیرا جنبش چپ ایران، هنوز تا رسیدن به چنین مراحل راهی طولانی در پیش دارد و برای پیروان این راه دشوار باید از ابتدائی ترین و ممکن ترین طریق آغاز نمود.

شاید در تاریخ ۱۸ ماهی بعد از قیام، هیچگاه طرح "اتحاد عمل نیروهای چپ" بدینسان بطور جدی برای نیروهای سیاسی مطرح نشده باشد، و شاید نیز هیچگاه موانع "اتحاد عمل" تا بدین حد از مقابل نیروهای سیاسی بر داشته نشده باشد، و شاید نیز هیچگاه شرایط جامعه لزوم چنین همکاری را باینحدم مطرح نکرده باشد اما این شایدها هنگامی قطعی خواهند یافت که نیروهای سیاسی چپ دور از هر گونه فرقه‌گرایی و خودمرکزبینی "حساسیت شرایط فعلی" و لزوم "اتحاد عمل" را دریابند و هر یک بسهم خویش قدمی عملی بجلو نهند.

چپ محدودیتهای خاص خویش را نیز به‌همراه دارد. یکی از نتایج طبیعی چنین رشدی برای هر سازمان ویا جریان فکری، که در پی آموختن از تجارب خویش باشد روشن شدن محدودیت توان سیاسی و تشکیلاتی آن برای دامن زدن بیک مبارزه‌ی عمومی همه جانبه و وسیع است. در چنین شرایطی و هنگامیکه توهم رشد سریع جای خود را به پذیرش واقعیت عدم تکافوی نیروهای منفرد برای جلب وسیع توده‌ی مردم میدهد، بناچار در صفوف جنبش چپ تغییراتی حاصل میگردد. بنظر میرسد سیر حوادث سیاسی در جامعه آنچنان بود که هر جریان سیاسی آنقدر "میبايست" "رشد" نماید، آنقدر میبايست به تعداد هواداران و اعضایش بیفزاید تا دریا بد که گسترش نسبی هر جریان و رشد کمی آن لزوماً جوابگوی نیازهای مرحله‌ای جنبش نیست.

اما علاوه بر وجود "توهم" امکان گسترش وسیع برای نیروهای منفرد چپ، که خود مالا اصل کار مستقل را در مقابل همکاریهای سیاسی قرار میداد و دیالکتیک کار مستقل و همکاری بین نیروها را نفی مینمود، موانع دیگری نیز در راه همکاری اصولی نیروهای چپ وجود داشت، یکی از مهمترین این موانع سیاست سچفا در مقابل دیگر نیروهای سیاسی چپ بود. سچفا با اتخاذ شی انحصارطلبانه در قبال دیگر نیروهای چپ عملاً در مقابل کوششهایی که برای همکاری نیروهای چپ انجام میگرفت، نقش مخرب ایفا میکرد. درک سچفا از همکاری نیروهای چپ نه یک درک اصولی بر مبنای پذیرش وجود اختلاف نظر بین سازمانهای سیاسی و لزوم فعالیت مستقل هر جریان در راستای عقیدتی خویش و دامن زدن به همکاری بین آنان علیرغم این اختلاف نظرها، بلکه بر یک درک خود مرکزبینی که عملاً همکاری را بمعنی دنباله‌روی از سیاستهای خود میدانست، استوار بود. سچفا میپنداشت که میتواند با تکیه بر اصول بوروکراتیک و نادیده انگاشتن "واقعیت" دیگر نیروهای چپ، همه‌ی آنان را یا منفرد کرده و یا زیر پرچم خود بکشد.

اوج این برخورد در سیاست انتخاباتی این سازمان در سطح جامعه منعکس گردید. اما این "مانع" نیز نتوانست در مقابل تحولات درونی جنبش چپ ایستادگی نماید. شی انحصارطلبانه‌ی سچفا، از درون توسط اقلیت و از بیرون توسط نیروهای دیگر چپ به نقد کشیده شد. سکتاریسم سچفا که با نمد بر است روی حاکم بر رهبری آن همراه شد، عملاً مسئله‌ی این سازمان را از دایره‌ی بحثهای حول "اتحاد عمل چپ" — تا زمانیکه مواضع روشنتری در مورد حاکمیت و روابط و مناسباتش با چپ اتخاذ نماید — خارج نمود.

از هم پاشیده شدن "کنفرانس وحدت" که در حقیقت بیانگر شتاب سریع سازمانهای شرکت کننده در آن برای یک "وحدت اصولی" بود، نیز به بارور شدن فکر لزوم "اتحاد عملی" قبل از هر حرکت شتاب زده و "وحدت از بالا" کمک نمود. تقسیم "کنفرانس وحدت" به سه جریان مختلف — رزمندگان، پیگاری وحدت انقلابی — و سپس همکاریهای رزمندگان و پیگاری "راه کارگر" در جریان‌ات چند ماهی گذشته به بسیاری نشان داد که روند "وحدت" — آنهم در میان سازمانهایی که هنوز قوام و انجام ایدئولوژیک خویش را نیافته‌اند "اتحاد

قانون شوراها :

هجوم مجدد سرمایه داران به حقوق کارگران

کرد، تحمّن کارگران را به گلوله بست و در عین حال نظریه پردازان رژیم نیز همواره سعی کردند علاوه بر تحریف مضمون و محتوای مبارزات کارگران بر علیه رژیم شاه ، شوراها را نیز از محتوای واقعی اشان خالی کنند. اینکار را نیز به طرق مختلف انجام دادند. از طرفی سعی در ازمه پاشیدن شوراها می کردند که از منافع کارگران در مقابل سرمایه داری و دولت دفاع میکردند و اینکار را از طریق حمله، ضرب و جرح و دستگیری نمایندگان شورا انجام دادند، و از طرف دیگر واژه جنبه نظری سعی در القاء این تصور کردند که شوراها فقط بمنظور مشورت هستند و حق تصمیم گیری و دخالت در امور را ندارند و در این راه آیهی " و شاورهم فی الامر" نیز بخوبی بکار گرفته شد.

حال آنکه همانگونه که گفته شد شوراها کارگری، سربازی، دهقانی، محلهای و غیره ابزار ادارهی امور مردم توسط خود مردم و ابزار حکومت زحمتکشان هستند. و این مردم چه خوب ثابت کردند که قادر به اینکار هستند. از چند ماه قبل از قیام که شوراها عملاً ادارهی امور را شروع کردند این حقیقت بخوبی نمایان شد. ولی بعد از قیام و روی کار آمدن رژیم جدید، که نمایندهی بخشی از سرمایه دارانی بود که در زمان رژیم شاه در قدرت دولتی دخالت نداشتند و فقط باین خاطر (و نه برای دفاع از منافع زحمتکشان) با شاه مخالف بودند و هدفی نیز جز شرکت در حکومت و اعمال قدرت خود نداشتند، حمله باین ارگانهای زحمتکشان نیز آغاز شد. علت این امر نیز بسیار روشن است. در جامعهی سرمایه داری، مردم، علیرغم شعارهای فریبندهای که سرمایه داران دال بر شرکت مردم در امور خود میدهند، حق دخالت در ادارهی امور خود را ندارند. در جامعهی سرمایه داری این زحمتکشان نیستند که حق کنترل بر زندگی خود، حق کنترل تولید و توزیع را دارند، بلکه اقلیت قلیل سرمایه داران هستند که خود را قیم مردم قلمداد کرده و با قدرت سرمایهی خود و سلاح محافظین سرمایه یعنی ارتش و پلیس منافع خود را تأمین میکنند. بنابراین طبیعی است که وجود شوراها زحمتکشان که قصد ادارهی امور مربوط بخود را داشته و از منافع خود دفاع کنند در تناقض با سرمایه داری قرار گیرد.

بدلیل فوق بعد از حملههای فراوان که به شوراها کارگری و سربازی و کارمندی شد و بعد از دستگیریهای متعدد نمایندگان شوراها می که حاضر به تسلیم در مقابل سرمایه داران نبودند، دولت سرمایه داران برای اینکه آسانتر

متن کامل قانون شوراها مصوبه شورای انقلاب در روزنامهی انقلاب اسلامی اول مرداد انتشار یافت. این قانون نمایانگر تداوم حملهی رژیم حاکم به دستاوردهای جنبش توده ای مردم در طول انقلاب که به قیام ۲۲ بهمن منجر شد، می باشد. ولی قبل از اینکه بطور مشخص به نکاتی از این قانون بپردازیم، بهتر است نگاهی به گذشتهها نه چندان دور بیفکنیم و نمایی از شوراها و علت بوجود آمدن آنها بدست دهیم و بعد علت وجودی این قانون و محتوای ضد انقلابی - بورژوازی آنرا بررسی کنیم.

تجربیات انقلابهای مختلف در کشورهای گوناگون بیانگر این واقعیت است که هر گاه توده ها در تداوم حرکت انقلابی خود قدم در راه فتح قدرت سیاسی برداشته اند، در ارگانهایی که میباید قدرت سیاسی توده ای را اعمال کنند، یعنی شوراها، متشکل شده اند. این واقعیت را میتوان در انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ شوروی، انقلاب آلمان و غیره مشاهده کرد. و البته همینجا نیز باید اضافه کرد که هر گاه نیوز بورژوازی موفق به نجات خود از ضربات شکننده و سهمگین توده ها شده و قدرت را مجدداً بدست گرفته حمله به شوراها نیز آغاز کرده است. و باز اینرا میتوان در ۱۹۰۵ و موریهتی ۱۹۱۷ و انقلاب آلمان مشاهده کرد.

تجربهی انقلاب ما نیز نشان میدهد که بدنبال یک رشته تظاهرات خیابانی و مبارزات گوناگون شوراها کارکنان و کارگران در ادارات و کارخانه های مختلف بوجود آمد که امور واحد خود را کنترل و اداره میکنند و از این طریق مردم بواقع قدرت را در پایه، و نه در سطح دولتی، در دست گرفته بودند. از آنزمان به بعد بود که موج اعتصابات و ایستادگی کارگران در مقابل سرمایه داران و دولت آنها اوج گرفت و تا مدتها بعد از قیام نیز گزارشهای زیادی مبنی بر تصرف کارخانه ها و اخراج ماحیان آنها، داده میشد. لیکن علل مختلف از جمله توهم توده ها نسبت به حکام جدید که به لطف جنبش توده ای قدرت دولتی را ماحب شده بودند، فقدان نسبی آگاهی طبقاتی، ضعف عمومی چپ در زمینهی شورویک و تشکیلاتی و سازماندهی مبارزات کارگران و غیره، از طرفی موجب فروکشی آن موج عظیم انقلابی و از طرف دیگر قدرت گیری مجدد سرمایه داری و بالتبع آغاز حمله به شوراها و طبقه کارگر در مجامع شد. رژیم حاکم که با تکیه بر اعتصابات عظیم و بر شکوه شرکت نفت و سایر بخشهای کارگری بر سرکار آمده بود، از همان ابتدا به کارگران حمله برد، خانه کارگر را اشغال

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

هماهنگی در پیشرفت امور ... همکاری و همبستگی بین کلیه کارکنان ... و تحکیم مبانی جمهوری اسلامی " خواهد کرد .
یعنی کارگران باید برای پیشرفت هرچه بیشتر امور نظام سرمایه‌داری ، یعنی نظامی که خود آنها را شدیداً استثمار میکند ، بکوشند . یعنی کارگران با دشمنان طبقاتی خود یعنی سرمایه‌داران " همکاری و همبستگی " داشته باشند ، و اینها بدین معناست که کارگران برای تحکیم مبانی جمهوری اسلامی ، یعنی تحکیم پایه‌های استثمار خود ، کوشش کنند .
در این ماده ، مژورانه‌از "بالا بردن سطح آگاهی کارکنان" سخن می‌رود . این چگونه آگاهیست که منجر به شرکت کارگران در استثمار خودشان بشود؟ و از آنجاییکه چنین چیزی امکان پذیر نیست ، بنا براین باید گفت منظوراً "بالا بردن آگاهی" نه آگاهی واقعی ، بلکه تحمیل کارگران است ، زیرا اگر آگاهی کارگران بالا برود نه با مدیران همبستگی خواهند داشت و نه برای تحکیم مبانی دولت سرمایه‌داری خواهند کوشید .

ماده ۵ هـ تحت عنوان وظایف و مسئولیت شورای اسلامی کار -
کنان ، نیز برای ایجاد روحیه همکاری و همبستگی بین کارکنان و مدیران هرواحد تاکید میکند و این خود نشان دهنده تلاشی است که برای از بین بردن روحیه مبارزاتی کارگسوان و مقاومت آنها در مقابل سرمایه‌داران میشود .

سپس بند (ج) از ماده ۵ چنین مینویسد : " نظارت بر امور واحد بمنظور آگاهی از امور جاری و انجام صحیح کار و ارائه پیشنهاد های سازنده " . در اینجا ممکن است این تصور بوجود آید که رژیم میل دارد شوراها بر امور نظارت کنند (از کنترل بر امور که اصلاً صحبت نباید کرد) . ولی تبصره بند (ج) موضوع را روشن میکند : " نحوه نظارت نباید طوری باشد که مانع گردش طبیعی کار گردد . " و طبیعی است که در نظام سرمایه‌داری این کارفرما و مدیر است که گردش طبیعی کار را تعیین میکند و در حقیقت بند (ج) همان انتظاری را از کارگران دارد که هر سرمایه‌داری دارد ، یعنی اینکه کارگران کارشان را بخوبی و " صحیح " انجام دهند تا جیب کارفرما پر شود ، فقط در اینجا کلمه توهم انگیز " نظارت " نیز اضافه شده است .

بند (ه) از همین ماده مینویسد : " کوشش برای بالا بردن سطح تولید و دستیابی سریعتر به استقلال واقعی اقتصادی و تحقق خودکفایی "

این بند دیگر واقعاً شوخی است . مطابق این بند یکی از وظایف شورا " کوشش برای بالا بردن سطح تولید " است . کیست که نداند بالا بردن سطح تولید ، بمعنی تولید سود بیشتر برای کارفرماست . حال آنکه این امر در مزد کارگرتاشیری ندارد . بدست آوردن " استقلال واقعی اقتصادی و تحقق خود کفایی " نیز در شرایط کنونی جهان ، یعنی شرایطی که سرمایه‌داری در سطح جهانی عمل میکند ، یعنی شرایطی که منافع سرمایه‌داران آمریکایی با منافع سرمایه‌داران اروپایی و با منافع سرمایه‌داران ایرانی و غیره گره خورده و یکسان عمل میکند ، برای هیچ کشور سرمایه‌داری ممکن نیست .

زمانی میتوان در جهت استقلال اقتصادی کام برداشت گسسه روابط تولیدی سرمایه‌داری در ایران رو به نابودی باشد

این فقط با انجام یک انقلاب سوسیالیستی در ایران و بسه قدرت رسیدن طبقه کارگر ممکنست . فقط در این صورت است که جامعه ما قادر به قدم برداشتن در راه استقلال از نظام جهانی سرمایه‌داری خواهد بود .

بند (و) در ماده ۵ مینویسد :
" حفظ حقوق کارکنان که بر طبق قانون تعیین شده است "

باز در اینجا بنظر میرسد که تهیه کنندگان قانون بنحوی که کارکنان دلسوزی کرده‌اند و بالاخره وظیفه " حفظ حقوق کارکنان " را نیز برای شورا قائل شده‌اند . ولی اگر بسه قسمت دوم همین بند توجه شود ، ملاحظه خواهد شد که مقصود آنها از " حقوق کارکنان " آن حقوقی است که " بر طبق قانون تعیین شده است . "

این بدین معنی است که شورا میباید آنها مدافع حقوق واقعی کارکنان ، بلکه باید مدافع آن حقوقی باشد که دولت سرمایه داران برای کارکنان تعیین کرده است مثلاً گردولت تصمیـم بگیرد مزد سود ویژه را لغو کند (همچنان که کرده است) شورا نیز باید از این تصمیـم دولت دفاع کند و یا اگر دولت تصمیـم بگیرد مزد کارگران را پایین ببرد ، شورا نیز باید از آن دفاع کند . بطور خلاصه همانطور که گفتیم شورا باید مدافع حقوقی باشد که دولت سرمایه‌داران برای کارکنان در نظر میگیرد و در حقیقت بصورت پاسدار منافع سرمایه‌داران در مقابل کارکنان عمل کنند .

ماده ۷ یکبار دیگر بر انتخاب همه " اعم از کارکنان ساده و مدیریت در شورا " تاکید میکند تا مبادا کسی این مسئله را که مقصود دولت از شورا ایجاد امکان سازش طبقاتی است فراموش کند .

مطابق ماده ۷ ، انتخاب شوندگان علاوه بر شروط سنی و تابعیت ایران و داشتن سواد و غیره باید " مومن به انقلاب اسلامی و مبانی جمهوری اسلامی ایران " نیز باشند . طبیعی است که گنجاندن این بند هیچ علتی ندارد جز اینکه از ورود کمونیستها به شورا جلوگیری کند . این نیز نمایانگر ترس روزافزون رژیم جمهوری اسلامی از کمونیستها یعنی پیگیرترین دشمنان سرمایه‌داری است . بنا براین از آنجایی که کمونیستها با مبانی هر نظام سرمایه‌داری دشمن هستند ، رژیم بخیال خود با تعیین این شرط سعی در جلوگیری از ورود آنها به شورا و تبدیل آن به تشکیلات مخالف نظام سرمایه‌داری دارد . غافل از اینکه اینگونه موانع نمیتواند از تماس کمونیستها با توده کارگران جلوگیری کند و آنها اگر در شرایط مشخص ضروری تشخیص دهند در تشکیلات کارگری مختلف بدون توجه به ظاهر آن تشکیلات نفوذ خواهند کرد .

ماده ۹ تحت عنوان وظایف نماینده شورا در مدیریت مینویسد :

- ۱- جلب همکاری کارکنان و مدیریت در تحقق اهداف مندرج در ماده ۴
 - ۲- جلب همکاری کارکنان در جهت اجرای صحیح تصمیمات متخذه در مدیریت
- بنابراین مقصود از وجود نماینده شورا در هیئت مدیره



خود بخوبی اثبات میکنند که این قانون صرفاً برای حمله به شوراها و کارگری مبارز ندوین شده است. مثال دیگر مورد "شورای هماهنگی و نظارت راه آهن جنوب" است که توسط رئیس کل راه آهن منحل شده است (جمهوری اسلامی ۱۹ مرداد) و در بخشنامه‌ای که علیزاده رئیس کل راه آهن صادر کرده "متابعت از شورای منحل" را "عملی ضد انقلابی محسوب" کرده است. باین ترتیب دولت حتی حق تشکیل شوراها و یا انحلال آنها را نیز از خود کارگران سلب کرده است.

همانطور که در ابتدای مقاله اشاره کردیم، هرگونه طبقه‌ی سرمایه‌داران موفق به نجات خود از ضربات کارگران شده، حمله به شوراها و کارگری را آغاز کرده است. بررسی "قانون شوراها" در فوق بخوبی بیانگر این نکته است که طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران و دولتی که مدافع آنهاست این قانون را برای موجه جلوه دادن حمله به کارگران و از بین بردن تشکیلات مدافع منافع آنان تهیه کرده‌اند. البته این قانون مقدمه‌ای برای ایمن‌کار است. سرمایه‌داران تلاش دارند ابتدا با کمک این قانون تشکیلاتی در واحدهای مختلف بوجود آورند که ضمن اینکه سزاها را شیبه تشکیلاتی باشد که خسود کارگران انقلابی در دوران انقلاب بوجود آورده‌اند. در عین حال کنترل کننده‌ی کارگران بوده و منافع سرمایه‌داران را تامین کنند. قدم بعدی آنها از بین بردن تمامی شوراها و واقعی است که از قانون فوق تبعیت نکنند. باین ترتیب روشن است که کارگران انقلابی و آگاه زیر بار چنین قانونی نخواهند رفت و از شورهایی که از منافع آنها دفاع کنند پشتیبانی کرده و عناصر سازشکار را که با کارفرما و مدیریت بر علیه کارگران همکاری کنند طرد خواهند نمود.

صرفاً بمنظور "جلب همکاری کارکنان و مدیریت" که قبلاً بدان اشاره کردیم و ایجاد امکانات و تسهیل در اجرای صحیح تصمیمات مدیریت است. طبق این ماده شورا فقط تبدیل به ابزاری در دست مدیریت میگردد که از خود اختیاری ندارد و باید تصمیمات مدیریت را مو بمو و بدرستی اجرا کند.

ماده‌ی ۱۰ قانون، یک "هیئت نظارت بر امور شوراها" پیش‌بینی کرده است که باید "حسن روابط شورا و مدیریت و تحکیم وحدت میان آنان و همچنین داوری میان شورا و مدیریت" را در برنامه‌ی کار خود قرار دهد.

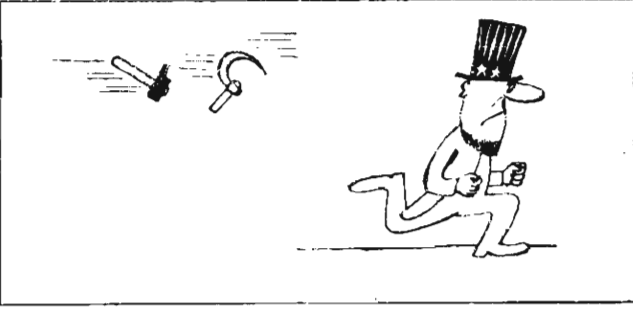
تهیه کنندگان قانون به عناوین مختلف سعی در ایجاد وحدت و همبستگی بین کارگران و مدیریت دارند و از طریق مواد قانونی و بعد ایجاد ابزاری برای تحمیل چنین وحدت نامقدسی تلاش میکنند. طبق ماده‌ی ۱۱ "رای هیئت نظارت بر امور شوراها در چهارچوب مواد این قانون قطعی و لازم‌الاجرا است" و اما این هیئت نظارت از چه کسانی تشکیل میشود؟ ماده‌ی ۱۲ پاسخ میدهد:

- "الف - دو نفر از نمایندگان شوراها و یک نفر از واحد های هر منطقه به انتخاب شوراها و مزبور
 - ب - دو نفر از مدیران واحدهای هر منطقه به انتخاب خود آنان
 - ج - یک نفر نماینده‌ی دولت به انتخاب وزارت کار و امور اجتماعی
- نیمه: ریاست هیئت ... برعهده‌ی نماینده‌ی دولت میباشد."

بار هم ماده‌ی دیگر علیه کارگران. طبق ماده‌ی فوق حتی اگر دو نفر نمایندگان شوراها، نمایندگان واقعی کارگران و مدافع منافع آنان باشند، باز هم در هیئت نظارت در اقلیت خواهند ماند زیرا دو نفر از سه نفر دیگر از مدیران واحدها و یک نفر نماینده‌ی دولت و هر سه نمایندگان سرمایه‌داران هستند. تازه این در صورتی است که از تغلیبات و حیلدهای گوناگون سرمایه‌داران برای انتخاب سازشکاران و مرجعین بعنوان نمایندگان شورا جلوگیری بعمل آید.

ماده‌ی ۱۴، "تشکیل شوراها در شرکتهای دولتی بزرگ از قسمل شرکتهای تابعه‌ی وزارت نفت، شرکت ملی فولاد ایران، شرکت ملی صنایع مس ایران و ... را منوط به تصویب هیئت وزیران" میکند.

یعنی بعد از تمام قید و بندهای ارتعاعی که بر این شوراها حاکم است تازه تشکیل آنها در شرکتهای بزرگ منوط به تصویب هیئت وزیران است. در اینجا نیز رژیم جمهوری اسلامی از اینکه شوراها در واحدهای بزرگ که تعداد زیادی کارگر در استخدام دارند قابل کنترل نباشند و بواسطه انقلابیون بتوانند در آنها نفوذ کنند، تشکیل آنها را مشروط کرده است. برای مثال قابل ذکر است که متن قانون شوراها در روزنامه‌ی انقلاب اسلامی مورخ یک مرداد بچاپ رسیده است و سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران نیز در همان تاریخ (یعنی بلافاصله بعد از ابلاغ قانون) بخشنامه‌ی بااستناد به ماده‌ی ۱۴ صادر کرده که در آن متذکر شده است که "کلیدی شوراها از این تاریخ رسمیت نخواهند داشت." این



هفته‌نامه
رهائی
نشریه سازمان وحدت
کمونیستی

جلو‌های از سیاست ضدکارگری رژیم

لغو سود ویژه کارگران

رژیم جمهوری اسلامی روز به روز اقدامات ضد کارگری خود را تشدید میکند. در ابتدای برسرکار آمدن، رژیم تحمّن‌ها و اعتمایات را تحت عنوان ضد انقلاب به گلوله میبست ولی خود را طرفدار بقیه‌ی زحمتکشان قلمداد میکرد و ادعا میکرد که هیچ رژیمی بغیر از رژیم اسلامی قادر به برآوردن حقوق کارگران نخواهد بود. شاید این ادعاهای رژیم جمهوری اسلامی هنوز در خاطر بسیاری باقی مانده باشد.

بهررو این رژیم ضد انقلابی هر روز بیش از پیش ماهیت ضدکارگری خود را به نمایش میگذارد. حقوق زحمتکشان یکی پس از دیگری با تصویب قوانین ضد کارگری، پایمال میشوند و رژیم جمهوری اسلامی حتی حقوق ناچیز گذشته را که کارگران به یمن مبارزات خویش بر رژیم گذشته تحمیل کرده بودند از آنها سزیم میگیرد. هنوز قانون فرمایشی شورای اسلامی (که ماهیت آنرا در مقاله‌ی دیگری در همین شماره نکافندایم) از راه نرسیده که قانون لغو سود ویژه و مزایا و پاداش و عیدی تصویب نشود. شورای انقلاب (کسه پسر) دست‌آرا شورای ضد انقلاب است (مد) این قانون را تحت عناوین طاغوتی بودن و تساوی حقوق کارگران و کارمندان لغو کرده است. این ادعا زمانی محکک‌تر جلوه خواهد کرد که بیادآوریم که قانون سود ویژه با سه ماه حقوق چندی پیش توسط همین "شورای انقلاب" بتصویب رسید.

رژیم شاه با تصویب این قانون قصد داشت از یکطرف سطح دستمزد کارگران را ثابت نگهدارد و اضافه دستمزد آنان را تحت عنوان سود ویژه و پاداش و عیدی به آنان برگرداند و با اصطلاح آنها را مرهون "دست و دلبازی" خود کند و از طرف دیگر کارگران را به بالا بردن سطح تولید برای سود بیشتر و در نتیجه استبمار بیشتر تشویق کند. در رژیم

جمهوری اسلامی که همین مزایا بطور ناقص در نظر گرفته شده بود حال به بهانه‌ی طاغوتی بودن ناگهان به ۲ ماه حقوق بدون پاداش و عیدی تقلیل پیدا کرده است. بدین ترتیب منظور رژیم جمهوری اسلامی از تساوی حقوق کارگران و کارمندان نیز روشن شد. با این عبارت رژیم قصد بالا بردن حقوق کارگران به سطح کارمندان را ندارد بلکه میخواهد دستمزد کارمندان را به سطح کارگران پایین بیاورد.

روشن است که تصویب چنین قانون ارتجاعی با مقاومت کارگران روبه‌رو خواهد شد. در همین چند روز که از تصویب آن میگذرد اعتراضات وسیع کارگران باعث شد که حتی حزب ضدکارگری جمهوری اسلامی ناگهان طرفدار کارگران شود و به لغو سود ویژه اعتراض کند. البته حزب جمهوری اسلامی با سوء استفاد از این مسئله قصد کوبیدن جریف خود یعنی بنی صدر را دارد و سعی دارد تصویب قانون را بطور ضمنی بوی نسبت دهد. در حالیکه این قانون توسط "شورای انقلاب" تصویب شده است. و کیست که نداند نیمی از اعضای "شورای انقلاب" رهبران حزب جمهوری اسلامی هستند؟ حزب با اینکار خود سعی دارد از فاصله عقب‌نشاند و کارگران ناراضی رایسوی خود جلب کند تا هم آنها را تحکیم خود در آورد و از تشدید و وسعت گرفتن اعتراضات بر علیه رژیم جلوگیری کند و هم از آنها بعنوان ابزاری در رقابت با بنی صدر استفاده کند.

بنابراین کارگران آگاه باید این دو رویی حزب جمهوری اسلامی را افشاء کنند و نشان دهند که تمام جناحهای رژیم جمهوری اسلامی در تضاد با منافع کارگران قرار دارند. واقعیت امر اینست که رژیم جمهوری اسلامی سعی دارد با کاهش مزایا و حقوق کارگران و لغو اضافه‌کاری پول رایج را از دست مردم خارج کند تا بتواند سطح تورم را پایین آورده و کسر بودجه‌ی خود را تا حدودی

تأمین کند. از طرف دیگر دولت سعی دارد سطح قیمتها را از طریق صابلاغیه به برخی موسسات تولیدی بیاورد. ولی پائین آوردن قیمتها با طریق باز هم بغیر کارگران خواهد زیرا سرمایه‌داران سعی خواهند کرد که راکه از این طریق از دست میدهند به اخراج کارگران جبران کنند.

بهرجهت عوامل رژیم در این مورد، مثل هر مورد دیگر سعی دارند اعمال خود را توجیه کنند و این واقعیت را که رژیم جمهوری اسلامی طرفدار سرمایه‌دار است بنحوی پنهان کنند. مثلا نعمت زاده وزیر کار در توجیه قانون جذب میگوید:

"۸۰٪ صنایع ملی شده و مدیریت آنها را دولت بعهده دارد. پسر بیان این مطلب که لغو این قانون (یعنی قانون سود ویژه) بنفع سرمایه‌داری است نادرست میباشد چون ۸۰٪ صنایع متعلق به دولت است."

آنچه که وی بنا به ماهیت خود به کارگران نمیگوید اینست که دولت دولت سرمایه‌داران است و نه دولت کارگران و بهمین خاطر است که دولت سود ویژه را لغو میکند تا رضایت خاطر بیشتر سرمایه‌داران را فراهم کند.

در هر حال رژیم جمهوری اسلامی با این اقدام خود قدم دیگری در راه تأمین منافع سرمایه‌داری و مطمئن ساختن سرمایه‌داران از حمایت دولت برداشته است. حال بر عهده‌ی کارگران آگاه است که در وسیعترین سطح ممکن رژیم جمهوری اسلامی را افشاء کنند و پشتیبانی آنرا از سرمایه‌داران نشان دهند.



کمونیسته‌ها و مسئله تصفیه

محاکمه تقی شهرام و برخورد نبردهای مختلف

تقی شهرام در یک دادگاه غیر قانونی و ارتجاعی محاکمه و با اعدام محکوم شد و حکم اعدام بیدرتک بمسورد اجرا گذاشته شد. رژیم با روشی که از فرط ریاکاری غیر قابل توصیف است وی را بجرم کشتن کسانی اعدام کرد که بگفته سردمداران رژیم منافق اند و از کافر بدتر و لاسذا مستحق نابودی هستند. و از این نیز جالب‌تر در بیدادگای اسلامی معلوم شد که وی در "خفا" با سازمان مجاهدین خلق کنونی ارتباط داشته است (و کذا). دناشتی که در سخنان و کردار مسئولین "بیطرف" دادگاه متهود شد نمونه‌ای بود از صدها و هزاران نمونه‌ای اجرای عدل در دستگاه جمهوری اسلامی. در اینباره چندان نیازی به توضیح نیست. اما نکاتی هست در زمینه‌های بسیار مهم‌تر و اساسی‌تر که باید مورد توجه هر فرد مترقی و انقلابی قرار گیرند.

هنگامیکه مسئله‌ی تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ مطرح شد و این مطلب توسط نمایندگان این سازمان بما و به سازمان چریکهای فدائی خلق اطلاع داده شد ما شفاها و کتبا نادرست بودن دعاوی نمایندگان و نیز نادرستی شیوه‌ی تغییر و تبدیلات سازمانی را با اطلاع آنها رساندیم که این خود اولین واقعه در سیرگی روابط ما شد. در این زمان ما هنوز از مسئله‌ی اعدامها و اخراجها اطلاعی نداشتیم. ماهها بعد جزوه‌ی معروف "بیانیه‌ی تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران" توسط "مجاهدین مارکسیست" منتشر شد و ما مطلع شدیم که چه اقدامات وحشتناکی از قبیل اعدامها و "تصفیه‌ی" بیش از ۵۰ درصد اعضاء سازمان در مسیر این تغییر صورت گرفته است.

متعاقب این مسئله ما نامه‌ی مفصل محکوم‌کننده‌ای به سازمان مجاهدین نوشتیم و نیز جزوه‌ای در این زمینه بنام "پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق" انتشار دادیم. این نوشته همراه با دو کتاب دیگر که بنام "مشکلات و مسائل جنبش" و "مسائل حاد مجاهدین" که مستقیماً از طرف ما و از طریق جبهه‌ی خاورمیانه انتشار یافتند شدیدترین جدال سیاسی و ایدئولوژیک ممکن را دامن زد.

در این نوشته‌ها ما ماهیت تغییرات اخیر و شیوه‌ی کار گروه اخیر را بررسی کرده و عمل اعدام و اخراج عناصر مذهبی از سازمان مجاهدین خلق را عملی ارتجاعی و ضد انقلابی دانسته و در این مورد از همه‌ی امکانات خود برای افشاء این عمل تروریستی استفاده کردیم و نشان دادیم که اگر کسانی که مدعی هستند تغییر ایدئولوژی داده‌اند برایستی کمونیست شده‌اند باید این مسئله را با اطلاع سازمان رساننده

و خود از سازمان خارج شده و گروه مستقل خویش را بوجود می‌آوردند و در صورت تمایل طرفین به همکاری با رفقای مذهبی در یک ائتلاف و یا جبهه و نظائر آن ادامه میدادند. فصب‌سازمانی که با فداکاری و امکانات مسلمانان بوجود آمده بود و از آن زشت‌تر، تصفیه و اعدام عناصر مومن این سازمان عملی بود که با هیچ معیار کمونیستی و انسانی سازگار نبود. عملی بی‌سابقه در جنبش کمونیستی بود که بجز تنک برای کمونیستها و تفرقه در صفوف خلق نتیجه‌ای نداشت.

پس از انقلاب اخیر، ما در مدد تجدید چاپ در سطح وسیع نوشته‌های گذشته برآمدیم اما بدلائل مختلف تجدید چاپ این سه نوشته در شرایط موجود صحیح تشخیص داده نشد چون هیچکس در ظاهر از این اقدامات دفاع نمی‌کرد و با طرح مجدد آن بیم آن میرفت که ارتجاعیون از آن علیه نیروهای کمونیست سوءاستفاده کنند و آنها را تروریست و آدمکش معرفی کنند. این امر تنها ارزیابی سازمان ما نبود بلکه از زمانهای دیگری نیز چنین برداشتی داشتند. بویژه سازمان مجاهدین خود در مدد انتشار نوشته‌های پیرامون این مسئله بود (که بعداً تحت نام "تحلیل آموزشی بیانیه‌ی اپورتونیستها" چپ‌نما منتشر شد) و گوشه‌هایی از مسئله را مورد بررسی قرار میداد. دستگیری تقی شهرام حساسیت مسئله را بسیار بیشتر میکرد و این احتمال را بوجود می‌آورد که رژیم از این مسئله سوءاستفاده کرده و از آب گل‌آلود ماهی بگیرد. بهمین دلیل ما در همان زمان در اعلامیه‌ای در مورد دستگیری شهرام با ذکر مخالفتی که با کار او داشتیم انگیزه‌های رژیم را افشاء کرده و از حقوق دموکراتیک وی دفاع کردیم.

و پس از آن نیز چندی پیش هنگامیکه رژیم محاکمه‌وی را آغاز کرد مجدداً در اعلامیه‌ی دیگری خط‌امولی خود را در دفاع از حقوق دموکراتیک وی و در اظهار عدم صلاحیت دادگاههای دولتی در محاکمه‌ی او تعقیب کردیم.

اکنون اما، بهر حال تقی شهرام توسط رژیم ارتجاعی اعدام شده است. دیگر بیم آن نمیرود که اظهار نظرها و مخالفت‌های سازمانهای مترقی با اقدامات او مستسکی برای ایادی رژیم در پایمال کردن حقوق وی شود. بنابراین اکنون زمان آن است که نه تنها ما، بلکه همه‌ی سازمانهایی که برای دموکراسی و حقوق انسانها ارزشی قائلند در این مورد اظهار نظر و موضعگیری کنند و از گذشته‌های عبرت‌انگیز پند بگیرند. اما متأسفانه اظهارنظرهای اخیر پاره‌ای از سازمان

مانها امید بخش نیست و بنظر میرسد که هنوز عده‌ی زیادی سعی دارند به انحاء مختلف مسئله‌ی اعدام‌های درون سازمانی و اصولاً دموکراسی درون سازمانی را نادیده انگاشته و به روابط غیر کمونیستی موجود ادامه دهند. این سازمانها که یا خود شرایط و مناسبات مشابهی داشته و از ترس رو نشدن آنها دم فرو میبندند و یا آنکه از نظر سیستم فکری و بینشی راه مشابهی را ارائه میدهند، گمان میبرند که صرفاً با محکوم کردن رژیم (که بهرحال محکوم است) میتوانند از آفتاء و طرد و نفی مناسبات تروریستی درون سازمانی جلوگیری کنند؛ غافل از آنکه اگر راه و روش تقی شهبازم در مبارزه درست و کارآ بود، راه و روش آنها نیز چنین خواهد بود. اگر اعضای مسلمان سازمان مجاهدین خلق و اساساً کل این سازمان مطابق بنداشت "مارکسیست‌شدگان" در اثر این برخوردهای تروریستی برای همیشه از عرصه‌ی اجتماع خارج شده‌اند، این سازمانها نیز قادر خواهند بود که با شرکت در چنین اقدامات و یا سکوت توطئه‌آمیز در مقابل آنها، موفق شوند. جواب هر دو مسئله منفی است. حوادث چند ساله‌ی اخیر ایران، حوادث چند دهه‌ی ایران و جهان اشباحگر این مدعاست که تروریسم و استبداد درون سازمانی محکوم و منقرض است.

و نیز "حای بحب و مجادله را گرفت. ضعف و زبونی و عقب‌ماندگی یکمک سر نیزه و دستگاه ترور خود را بر کرسی صدارت ساند و جاودانی کرد. میلیونها انسان زحمتکش و انقلابی همراه با جاسوان و قاچاقچیان به اردوگاههای کار اجباری گسیل شدند. پیشکوتان خلخالی در جامه‌ی کمونیستی، آرزو نیز قاچاقچی و جاسوس و کمونیست را با هم دستگیر و اعدام میکردند. صدها هزار انقلابی و کمونیست و منجمله ۱۱۵۸ نماینده از ۱۹۶۶ نماینده‌ی هفدهمین کنگره‌ی حزب، پس از کنگره توقیف و یا اعدام شدند! ۹۸ تن از میان ۱۲۹ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب بهمین سرنوشت دچار آمدند. همه‌ی همکاران لنین خاش و مهدورالدم شناخته شدند و بجای آنها خروشچفاها و برژنفها و گرومیکوها منصوب شدند. یعنی کسانی که در مقابل قدرت سر فرود می‌آوردند، در مسابقه‌ی تجلیل از رهبر از همگان پیشی میگرفتند و مانند دزدان در گوشه‌ای منتظر فرصت کمین میکردند. کافی است نطقهای خروشچفا را قبل و بعد از مرگ استالین مقایسه کنیم تا معلوم شود مقصر اصلی خروشچفاست یا سیستم ترو ریستی که بانواع او اجازه‌ی رشد میداد، سیستمی که در آن نه یک تن بلکه همه‌ی اعضاء کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی حزب یعنی همه‌ی رهبران حزب و دولت از چنین قمانی ترکیب

سرنوشت محتوم سازمانها و افرادی که ترور را جانشین منطبق میکنند بهتر از سرنوشت حزب کمونیست شوروی و نطق تران در منطق جهان و حزب توده در عرصه‌ی ایران نخواهد بود.

شده بودند. سیستمی که در آن یک "آموزگار پرولتاریا" در راه حزبی که گفته‌ی خود انتالینست‌ها تمام رهبران آن رویزونیست بودند امور جامعه را رتق و فتق میکرد و آنرا چهار نعل بسوی کمونیسم (۱) میبرد. ما در اینجا قصد بررسی گذشته را نداریم چه اینکار را قبلاً کرده‌ایم و باز هم از زوایای مختلف خواهیم کرد. همینقدر بگوئیم که سرنوشت محتوم سایر سازمانها و افرادی که ترور را جانشین منطق کنند بهتر از سرنوشت حزب کمونیست شوروی و نظائر آن در سطح جهانی و حزب توده در عرصه‌ی ایران نخواهد بود.

اعدام، تصفیه

این نکته مسلم است که ا لزاما همه‌ی اعضاء یک سازمان انقلابی همواره کیفیت لازم را برای عضویت در چنین سازمانی حفظ نخواهند کرد. در طول زمان ممکن است بدلائل مختلف هنگام عضوگیری، افراد نابایی با انگیزه‌های غیر انقلابی بدرون یک سازمان پذیرفته شوند و با بر عکس یک فرد خاص بمرور خصوصیات انقلابی خود را از دست بدهد و به‌ارتداد گراید. این مسئله بنا بر این در مقابل سازمان قسرار

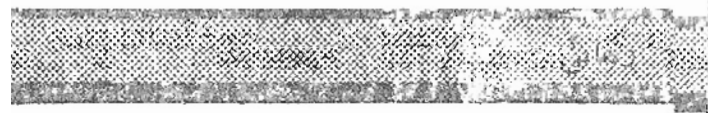
بدعت گذار و تکامل دهنده‌ی تروریسم درون سازمانها کمونیستی "آموزگار پرولتاریای جهان"، رفیق جوزف استالین بود. تا زمان وی کسی هرگز نشنیده بود که عده‌ای تحت نام کمونیسم انسانهای مترقی دیگر را بدلیل اختلاف عقیده و یا اختلاف در شیوه‌ی کار، نابود کنند. هنگامیکه باکونین در درون انترناسیونال ۱ بزرگترین ضربات را به مارکس و مارکسیسم وارد می‌آورد، تصورنا بودی فیزیکی وی توسط مارکس همانقدر چندان آور که مضحک بشمار میرفت. و هنگامیکه پلخانوف‌ها و کائوتسکی‌ها پس از ارتداد در انترناسیونال ۲ همین نقش را در مقابل لنین و لتینیسیم ایفا میکردند کسی حتی لحظه‌ای هم تصور اینکه انسانی در نهایت اعوجاج فکری حکم به اعدام آنها را بدهد، بخود راه نمیداد. کمونیستها و سنت کمونیستی اصیل ترین و انسانی ترین مشی دموکراتیک را پایه‌گذاری کرده بودند و این امر یعنی اعتقاد و تعلق به دموکراسی باندازه‌ای جزء لاینفک کمونیسم بود که حدی بر آن متصور نبود. اینها همه اما بی‌عضویت عقب‌افتادگی اجتماعی و سلطه‌ی تفکر و مشی خرده- بورژوازی در حزب بلشویک در زمان استالین چنان دستخوش تغییر و تبدیل گردید که شناختن چهره‌ی این "کمونیسم جدید از چهره‌ی انسانی و دموکراتیک آن دشوار شد. " منطق تبر

میگیرد که با چنین عناصر نامطلوبی چه باید بکند. جواب باین مسئله برحسب چگونگی و کیفیت ایدئولوژیک سازمان متفاوت است. سهل ترین و ساده لوحانه ترین جواب این است که صرفاً باید عناصر نامطلوب "تمفیه" شوند. در چنین صورتی بجز تکرار فاجعه بار این امر هیچ چیز عاید سازمان نخواهد شد. در حقیقت سازمانی که بدون شناخت کامل از انگیزه‌ها و خصوصیات یک فرد به عضوگیری وی مبادرت می‌ورزد همانقدر مستحق سرزنش و بی اعتمادی است که فرد نامطلوب، هم سازمانی که به مسئله عضوگیری با سهل انگاری روبرو شود و هم فردی که بدون شناخت معقول از یک سازمان به عضویت آن درآید با انجام این عمل نشان می‌دهند که نه انقلابی هستند و نه متعهد و مسئول. در این روال تعیین تکلیف فرد مربوطه بدون ارزیابی دقیق و جدی از معیارها و پروسی‌ عضویت سازمان، امری عبث است. این دو باید با هم انجام شود تا بتواند از تکرار فاجعه جلوگیری کند. اما مسئله دوم و آن از دست دادن کیفیت لازم یک عضو امری بمراتب ظریفتر است. اگر فرض بر این باشد که فردی هنگام عضویت در یک سازمان کمونیستی واجد صلاحیت بوده و بتدریج این صلاحیت را از دست داده است، بار عمده‌ی این سیر نزولی بعهده‌ی سازمان است. هنگامیکه فردی همه چیز خود را در اختیار سازمان قرار میدهد، سازمان نیز میباید شایستگی آنرا داشته باشد که از این فرد بعنوان یک جزء ارگانیک از کلیت خود مواظبت کند، ضعف‌های او را از بین ببرد و نقاط قوت او را تکامل دهد. رابطه‌ی جزء و کل یک رابطه‌ی ارگانیک است. رابطه‌ی دیالکتیکی است. عضو در یک سازمان کمونیستی بر خلاف بینش مبتدل و حقارت آمیز رایج یک "پیچ و مهره" نیست. سازمان کمونیستی یک کل ارگانیک است و اعضاء آن، اندامهای آن هستند. سازمان کمونیستی یک کارخانه نیست که اعضاء آن پیچ و مهره‌های بیجانی باشند که پس از مدتی فرسوده و بدور انداخته شوند. بنابراین هنگامیکه در سازمانی فرسودگی - یعنی انفعال یا ارتداد - افرادی بچشم خورده، حداقل برخورد مادقانه حکم میکند که ابتدا به مکانیسم درون سازمان، به کیفیت مناسبات و به مسائل لاینحل ایدئولوژیک نگاه شود و اشکال اساسی در این زمینه‌ها جستجو گردد. چقدر سهل و چقدر سفیهانه است که هنگام مواجهه با چنین پدیده‌هایی از ابتدا سعی بر توضیح مسئله بر پایه‌های آبرادات شخصی یک فرد شود گو اینکه افرادی که اکنون بر مسند قضاوت، حکم به نامطلوب بودن یک عضو میدهند خود از مسائل و آبرادات شخصی مبرا هستند و مانند قضاوت شرع اسلامی مقدسین هستند که هیچ انگیزه‌ای بجز عصمت و عفت عمومی ندارند. مع هذا باید گفت که توجه اساسی و عمده به آبرادات سازمان نباید موجب برای گذشت و تغافل از انگیزه‌های شخصی انحرافی در افراد باشد. حتی در بهترین و دموکراتیک ترین سازمانها افرادی میتوانند بدلائل مشغی به انحراف کشیده شوند اما چنان که گفته شد قبل از پرداختن به این بخش از مسئله، باید مادقانه دید که آیا مناسبات انسانی و دموکراتیک در سازمان وجود داشته و علیرغم آن

فرد یا افرادی منحرف شده‌اند یا نه؟ آیا مناسبات درونی از چنان کیفیتی برخوردار بوده است که سازمان حقیق و شایستگی پرداختن به مسائل فرد را داشته باشد یا نه؟ در سازمانی که روابط غیر دموکراتیک، تروریسم، استبداد نظر، آلت دست قرار دادن افراد، پرونده سازی، انحصار اطلاع در دست معدودی چند، و نظائر آن وجود داشته باشند، اگر فردی نسبت به چنین سازمانی منفعل و دلسرد نشوند بایستند در صداقت نظر و قوام شخصیت آنها تردید کرد.

یکسال و نیم اخیر تجارب فراوانی را در ایمن زمینه بدست میدهد. یکسال و نیمی که در آن امکانات فعالیت نسبتاً وسیع برای غالب سازمانها وجود داشت و مسائل امنیتی بگونه‌ی گذشته نمیتوانست مانع مطلق ساختن اعضاء یک سازمان از واقیعت سازمانی و مسائل آن گردد. در همین مدت است که میبینیم زدوبندها و توطئه‌ها و محدود کردن اطلاع در دست "خواص" به ابعادی حتی بیشتر از دورانهای قبل میرسد. ما نمیدانیم در کجای دنیا میتوانست این مسئله واقع شود که رهبران باصطلاح بزرگترین سازمان کمونیستی مخفیانه با یکی از توطئه‌گرترین فاشیست ترین عناصر رژیم ملاقات و "مذاکره" کنند و از او بخواهند که در "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" جایی برای آنها مشخص کند. تنگ و زشتی نه تنها در نفس مسئله، بلکه در این امر نیز هست که روابط سازمانی اجازه دهد چنین مطلبی حتی بعد از انجام از اعضاء و هواداران سازمان مخفی بماند. مشکل است رهبران سچفا ادعا کنند "مسائل امنیتی"!! مانع از طرح این مسئله با اعضاء بوده است. مشکل است بتوان این پوشش‌گذاری "مسائل امنیتی" که سالها انواع توطئه‌ها در پوشش آن انجام میگرفت را اینبار نیز بکار برد. هنگامیکه کار ۵۹ با آن موضعگیری کذائی منتشر میشود، بیچاره اعضاء بی خیال، عده‌ای متحیر میشوند و عده‌ای نیز غافل از آنکه چه مسائلی پشت آن بوده است از آن دفاع هم میکنند! تازه بعد بهیمن مطالب منتشره شده در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی همگان متوجه میشوند که این نوشته پیش شرط آقای بهشتی برای مذاکره بوده است. این نوع کار یعنی توطئه و انحصار اطلاع، در کمتر نقطه‌ای از جهان میتوانست باین شدت و جسارت واقع شود. سچفا باید "مفتخر" باشد که یکی از سازمانهای معدودی در جهان است که موضعگیری سیاسی - ایدئولوژیک خود را مخفیانه در دفتر آقای بهشتی بمنظور جلب نظر و محبت ایشان و پیدا کردن "مکانی در آفتاب" انجام میدهد. اما اگر شدت و جسارت این واقعه‌ی کم نظیر بوده است، اولاً باید گفت که بی نظیر نبوده و ثانیاً منحصر به سچفا نبوده است. از حزب شوهه که ترکیبی از توطئه و ترور است بگذریم. همه‌ی سازمانهای استالینیست با درجات کم و بیش شدت باین شیوه مرضیه متومل میشدند.

تصمیم‌گیری و اطلاع در سازمان نزد عده‌ای محدود باقی میماند و اینان برحسب "فرورت" هنگامیکه ملاح بدانند و منافضمان ایجاب کند توده‌ها را محبتاً با یک قاشق از آن اطعام میکنند. حال در چنین شرایطی اگر عنصر با عناصر بهشماری منفعل شوند تقصیر اساسی با کیست؟ هم اکنون همه شاهد



آنیم که اعمال و رویه‌های رهبری جفقا مدتها موجب اشتیاق در همین سازمان شد بلکه عده‌ی بسیاری از کادرها و هواداران آنرا سفید کرد و اثر عمیقاً منفی و خراب کننده‌ای بر جنبش چپ گذاشت. اکثریت رهبری جفقا قطعاً مانند اسلاف خود حکم محکومیت این افراد را از پیش صادر کرده است. تنها لطف خدا بوده است که تاکنون باعث شده که این سازمان در قدرت نباشد و گروه اردوگاههای کسار اجباری و مدافعهای متفق آماده‌ی کار نبینند. بیاد آوریم که در حزب کمونیست شوروی حتی یک تن که با یک جنبه از کارهای رهبر سرگ موافقت نداشت اجازت حیثیت یافت، در آنوقت "شکوه" در قدرت بودن جفقا و نظائر آنرا تمسور کسم!

در چنین شرایطی هنگامیکه فردی از طرف رهبری سازمانهای استالینست محکوم به انفعال و یا حتی خیانت بشود جای همه سوچ سؤال بار است. مواردی در گذشته‌ی جنبش وجود دارد که اسفاد مکرر از رهبری با کلوته پاسخ داده شده است. مواردی که حرم خنر "سفید" این بوده اند که از سازمان جدا شده و گروهی سیاسی - نظامی بوجود آورده است. این افراد برای "تیرت" دیگران "از دور خارج شده‌اند" و جالب است که همین توحید سفینه به سبب

سودی خود معنیر است و آن ضرورت تصفیه در صفوف سازمانهای انقلابی است، چه شیاب غیر کمونیستی و توطئه‌گرانه نیز حرکت میکنند. بنابراین باید نسبت به این امر توجه جدی میدول داشت و تصفیه‌ی ضروری کمونیستی را از شیوه‌های سرکوبگرانه جدا کرد. و این امر بخصوص برای جنبش کمونیستی ما که هم از استالینات نظام آسیائی مبری نیست و هم بدآموزیهای "برادر بزرگتر" و حزب توده آنرا بشدت از لحاظ درک و برداشت از دموکراسی و دفورمه و مخ کرده است حائز توجه است. هر منی و برنامه‌ی سیاسی که مبارز سازمانی و خارج سازمانی را در درجات نخست اولویت قرار ندهد بد پیشیزی نمی‌آورد. کسانی که مدعیند دموکراسی را برای توددهای خلق به ارمان می‌آورند بهتر است در ابتدا بد خانه‌ی خویش بپردازند و اگر صداقت دارند خود را از شر بدآموزیهای گذشته رها کنند.

اعمالی که توسط "مارکسیست‌شدگان" سازمان مجاهدین خلق در سالهای ۱۳۴۴-۵۵ انجام گرفت علاوه بر مسائل فوق بعد جدیدی نیز به ثورر افزود. بدین معنی که در این سالها تدهای پیدا شده بودند که دیگران را "تصفیه" کرده و میکشند نه باسن خاطر که برتد شده‌اند بلکه با این علت

رهای آنرا رسیده است که برای سرخوردنهای مسلطی سر و ضدتشیقها می‌آوردند و این امر را به عنوان یک جنبه از بدآموزی کمونیستی در بدآموزیهای سازمان مجاهدین خلق در سالهای ۱۳۴۴-۵۵ انجام گرفت علاوه بر مسائل فوق بعد جدیدی نیز به ثورر افزود. بدین معنی که در این سالها تدهای پیدا شده بودند که دیگران را "تصفیه" کرده و میکشند نه باسن خاطر که برتد شده‌اند بلکه با این علت

که از افکار خود دست بر نمیداشتند. اینها میگفتند ما و شما مسلمان بودیم، سازمانی اسلامی تشکیل دادیم. ما بعداً تعبیر نظر دادیم. اگر شما چنین نکنید ما شما را میکشیم. و سازمان و امکانات آنرا غصب میکنیم. براسنی که استالینسم در بعد ایرانی آن جلوه‌ی شکست انگیزتری گرفته بود و بهجبار است که پیروان چنین مکتبی اکنون از رویی امام امت که مکتوب هر کس به راه من نیابند واجب‌الاعتدال است شکوه میکنند، باید دید در اعتراضات لیسنسها بد مرتجعین، دعوا بر سر قیمت. بر سر شیوه‌ی کار است و یا بر سر لحاظ ملا. در این رمسده‌ی خاص مسا توصیح پیشتری را ضروری میبینیم خاصه آنکه موافقت بین دیروزی آن نیز غالباً سکویا تغافل از آنرا ارجح میدهند و بدسارت دیگر دریافته‌اند که کار آنها قابل دفاع نیست.

در این زمینه سازمان پیکار که ادامه‌ی همان بخش مارکسیست شده‌ی سازمان مجاهدین است طی چند سطر در گذشته استنادی از خود کرده. در این "استناد" معلوم شد که اشکال کارنداشی از تفکروبینش حاکم بلکدناشی از "منی چریکی" بوده است. گوئی بر حزب کمونیست شوروی و حزب توده‌ی ایران نیز "منی چریکی" حاکم بوده است!! بهر حال

نروغی، سوده چون حر آن از اعزاء (که باید "تیرت" می‌شد) بعضی نگاه داشته شده‌اند. در حقیقت گروهی جوانی استخدام گری و غریزه‌ی امضا غیر انسانی ارعاب همسر دو دست‌آبر کارید ما با سولت "از دور خارج کردن" از خواب تنوالتهای معدس کننده و استنادات و کشد غافل شکست و... رهایی حاصل سون. ما رهبری مانند غالباً ارعاب "کمونیست" جهان جاودانی شود و پیرو باالهای همساز هستند. ساله که در سمر جوانی آمبول "رضری" را دریافت کرده‌اند کهاکان "سکاندار کتبی" نامی بیامند. گاهی به اجواب و کشورهای بااصلاح کمونیست و سولت است، جهان این واضعاً سطح را بد پیوستن و حتی بیان میکنند. رهبر تنها باید پیرو مشود تا روزی که زنده است، پس از مرگ کاتسین کمیده بدن شکسته بشود کور بگور شدن استخوانهایش امری مسلم است که منت احضار سوزان دارد. استالین و خرونجف و ماشو تنها نیستند. فردا تیرت کیست؟ اگر این کمونیسم است صبح اشان صاحب شعوری ظالمان نیست. اما اس کمونیسم نیست. این تالی انحراف فاشیستی در عبیر کارگری است. اس سروربسم است. استالینسم است.

ندرس. سرتب مشاهده میشود که تحت لوای حکمی کسسه

سازمان پیکار تاکنون از یک نقد مسمانه و جامع نسبیید
مشی و تفکری که موجب چنین اقداماتی است امتناع کرده
است. نباید دید چرا؟ سازمان پیکار نمیتواند الی الابد
نسبت باین مسئله ساکت بماند.

اما در این میان سچفا (اکثریت) برآستی در دوروشی
ودروغکویی کوی از همگان ربوده است. این سازمان که بهبهچوجه
مایل نبوده و نیست که بحث شیوه های کار استالینیستی و
تروریستی باز شود، در زمان خود نه تنها در مقابل ایسن
کار سکوت کرد بلکه آنرا تأیید نیز نمود. این حرکت
"مجاهدین مارکسیست" حرکتی مثبت و مترقی ارزیابی کرد که
لازم بود، باره ای پیرایه های خرده بورژوازی از "ساحست" آن
زدوده شود. اما این ارزیابی گذشته که به تنهایی از بسیاری
جریانات برده بر میداشت امروز با ۶۸۰ درجه توربیسف
گستاخانه منعکس میشود و روزنامه کار ۶۹ (اکثریت) مینویسد:
"سازمان ما همدگونه که در آنزمان (؟) و بارها پس
از آن اعلام داشت، اتخاذ چنین شیوه و روشهایی را
درصفت نیروهای انقلابی بهزیان جنبش کمونیستی و وحدت
نیروهای انقلابی دانسته و قویاً محکوم با خند است."

این دو روشی و دروغکویی به چه کار میآید؟ چه کسانی
قرار است فریب بخورند؟ چه چیزهایی باید استتار شود؟
سچفا چقدر باید دروغگو باشد که بمردم نگوید که با تقی
شهرام و همکاران او "نشریه وحدت" منتشر میکرد و در کشور
عربی با آنها کمیتهی مشترک درست میکرد؟ آیا ایسن
دروغهای سنگین بمعنای انتقاد از گذشته است؟ سچفا
نیز نتواند تا ابد سکوت کند.

در میان موضوعیهای سازمانهای دیگر باید به موضع
رزمندگان و مجاهدین خلق اشاره شود.

سازمان رزمندگان کویی اما با اتفاق موشی نیفتاده
است. با برخاستن به رژیم و دفاع از راه و روشن تقی شهرام
قبضه را خاتمه یافته میندازد، غافل از آنکه با اشاره
به تقلبات رژیم و اثبات اینکه دادگاد اسلامی دروغ میگوید
و مواردی را هم که جرم شهرام نبوده بوی منتصب داشته
است، بالاخره تکلیف آن مواردی که درست نبوده و آن
اعدامهایی که تقی شهرام در آنها دست داشته است روشن
نمیشود. مشکل است که بتوان تصور کرد که با این نوع
"دفاعیه" از تقی شهرام هیچ کمونیست و دموکرات انقلابی
قانع شود. گاه بنظر میرسد که این نوع دفاع کردن از دفاع
نکردن بدتر است. هنگامیکه فرازهای متعددی بذکر شکوه
و عظمت "یکی از تک فروغهای اکتخار آفرین جنبش کمونیستی"
اختصاص می یابد و اظهار میشود که وی:

"در جریان تخییر و تحولات ایدئولوژیک دوروشی سازمان
خود از جمله کسانی بود که بینابیش همدیگر مارکسیسم
لنینیسم این رهنمای مبارزه ای کارگران و زحمتکشان
برعلیه سرمایه داری و امپریالیسم را برافراشت و دست به
ترویج آن زد." (رزمندگان شماره ۲۳)

ولی در کنار اینها همه مطلقاً از نوع "ترویجی" که ایسن
سازمان مدعی آنست سخنی بمیان نیاید بی اختیار خواننده

باین فکر میافند که رفتای نویسنده ای سن نثریه هنوز حسی
از سازمان پیکار گراست مورد عقبت هستند. و حرفهایی را
تکرار میکنند که چند سال پیش آنها و هواداران شان میزد.
نظاره به اینکه ابابا مسئله ای اتفاق نیعباده است برخورد
مادقانه با مردم نیست. باید دید مخاطبین نوشته چه
کسانی هستند؟ هدف مقالهی رزمندگان چه کسانی هستند؟
اعتراض به رژیم (که بهرحال هر چه در این زمینه نوشته
شود بحق است) بدون برخورد به اصل قضیه برای چه کسانی
آموزش دهنده است؟ مگر قرار نیست سرحدات سورجی در تحلیلیم
شده ها شرکت کنند؟ مگر قرار نیست که بخشی از آموزش کمونیستی از
این راه داده شود؟ مگر قرار نیست که درس گیری از تجربه
ها در این نثریات منعکس شود؟ آیا نثریه مرثا یک ارگان
تعلیمی برای کسب نام یک سازمان است یا وسیله ای برای
و آموزش شده، تبلیغ و ترویج و بسیج؟ مسلماً خواننده ای
که میخواهد از خلال نوشته ای رزمندگان واقفیت قضیه و نظر
سازمان رزمندگان را نسبت باین مسئله دریابد و بداند که
سازمان رزمندگان تا چه حد به مسائل دموکراتیک پای بند
است، خود را معین خواهد یافت. از قرائت نوشته ها
چیزی عاید او نمیشود جز آنکه متوجه شود که این سازمان
متأسفانه سمیت لازم را نداشته و بدلیل ناروشن سبب
به تکافتن یک مسئله و یاد گرفتن و یاد دادن، تسلسل
ما رفق و هواداران این سازمان را ترغیب میکند. این
نوشته ها را مرور کنند و قضاوت کنند که آیا نحوه برخورد
کمونیستی به یک مسئله ای عبرت انگیز میتواند تا این حد
سطحی و سوجه گرانه باشد؟ و آیا چنین برخوردی نوعی
تأیید اقدامات انجام شده نیست؟

سازمان مجاهدین خلق در این مورد نیز بخاطر رجسود
توهنات و تمایلات نادرستی که کار کرد انقلابی آنرا در
زمینه ای اجتماعی مختل کرده است و درباره ای آنها قبلاً سخن
گفته ایم، کوتاهی و تصویری غیرقابل بحثا پیش کرده است.
سازمان مجاهدین خلق که قطعاً بیش از هر سازمان دیگری در
این زمینه اطلاع دارد موظف بود که مواردی را که رژیم
بدروغ منتصبه تقی شهرام کرده است بلافاصله افشاء کند.
این خودداری سازمان مجاهدین، این سکوت در مقابل تقلبهای
رژیم نوعی سازشکاری است که هر دمکرات انقلابی آنرا محکوم
میکند. چگونه رهبری مجاهدین خلق بخود حق داده است که در
مقابل آن بخش از آنها ماتریم کند. دروغین بوده ساکت و
آرام باقی بماند؟ ما در گذشته از مجاهدین تمجید کرده
بودیم که علیرغم همه ای اجافاتی که از طرف شهرام و همکاران
او نسبت به آنها و سازمانشان شد روشن بینی انقلابی از
خود نشان داده و به ورطه ای آنتی کمونیسم - که از عوارض
قابل پیش بینی اقدامات فوق بود - نیفتادند. تمجید گذشته
در مقابل سکوت تا اسف انگیز کنونی بدون تردید کم رنگ
میشود. جای آن دارد که سازمان مجاهدین خلق در این مورد
بمردم توضیح دهد خامه آنکه مطالبی مطالبی که منتشر شده
گفته میشود که اعدام جوان سعیدی سال ۵۲ انجام گرفته
است، یعنی قبل از مسئله ای تغییر ایدئولوژی. اگر ایسن
مسئله درست است سازمان مجاهدین خلق به چه دلیل ایسن

نمی‌توانست از این مسئله بهره‌برداری کند. در اینجا باید باین نکته اشاره کرد که خوشبختانه هوشیاری و استقامت شهید تقی شهرام که حاکی از شناخت او از رژیم کتونی و سوابق طولانی مبارزاتی گذشته‌ی وی بود، موجب شد که بهره‌برداری رژیم به حداقل برسد. او با استقامت در زیر فشارهای رژیم و نفی دادگاه قلابی و تن ندادن به مانورهای دادگاه تا حد زیادی امکان بهره‌برداری رژیم را کم کرد و از این بابت باید اعتبار لازم را با او داد. بعبارت دیگر گرچه او و همکارانش، قبل از دستگیری روشن‌بینی و شهادت انتقاد از خود صریح و علنی را نداشتند و اگر چنین می‌کردند خدمتی بزرگ به کمونیسم کرده بودند. ولی لاقلاً شخص شهرام پس از دستگیری شهادت لازم را از خود نشان داد. جنبش چپ بدون تردید منتظر برخورد و انتقاد از خود سایر همفکران اوست.

رژیم جمهوری اسلامی با آنکه محاکمه‌ی تقی شهرام را تا فراهم شدن اجماع دادگاه فاش‌خفقان از همیشه بیشتر کرده و سازمان مجاهدین در معرض یورش رژیم قرار داشت، معه‌ذا نااندازه‌ی زیادی در رسیدن به اهداف خود ناکام ماند و در عین حال نشان داد که برای بی اعتبار کردن سازمانهای انقلابی تا چه درجه از ابطال می‌تواند سقوط کند.

زمان آن فرارسیده است که بجای برخوردهای تبلیغاتی و ضدتبلیغاتی، از این تجربه‌های تلخ بیاموزیم. گذشته را در معرض نقد کمونیستی قرار دهیم و از آن مهمتر چنان مبارزه و فعالیت کنیم که سروریم و سرکوب مجال بروز و ظهور نیابد. تنها در چنین شرایطی است که می‌توان ادعا کرد که کمونیستها دموکرات‌ترین انسانهای روی زمین اند.

مسئله را کتمان کرده است؟ نکته‌ی بسیار جالب این است که مطابق مطالب منتشره، حکم اعدام جواد سعیدی در سال ۵۱ بدلیل ترس از احتمال همکاری وی با پلیس صادر شده ولی حکم در سال ۵۲ اجرا شد! مسلم است که اگر قرار نبود تا مبرده اطلاعاتی به پلیس دهد در طول این مدت داده بود، و اگر چنین نشده بود چگونه مجاهدین خلق بجای از بیسین بردن اطلاعات در طول زمان کافی به از بین بردن فردی که با پلیس همکاری نکرده مبادرت کرده‌اند. در حقیقت اهمیت این قضیه چنان است که ما بدون داشتن اطلاعات کافی که می‌تواند توسط سازمان مجاهدین خلق و کسان دیگری که مطلع هستند در اختیار قرار گیرد از اظهار نظر فعلاً خودداری می‌کنیم و تنها بذکر این نکته بسنده می‌کنیم که روشن نکردن این موضوع، بمعنای تائید و تصدیق مطالب منتشر شده است.

* * *

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که رژیم جمهوری اسلامی چگونه بخود اجازه می‌دهد که محاکمه‌ی شهرام را به محاکمه‌ی کمونیستها و نیروهای انقلابی بدل کند. هنگامیکه پاره‌ای از سازمانهای کمونیستی بمردم دروغ می‌گویند، هنگامیکه همگان مدعی میشوند تقی شهرام باید در دادگاههای انقلابی محاکمه شود ولی دادگاه انقلابی پیش‌کششان، حتی از انتقاد و انتقاد از خود صادقانه هم ابا می‌کنند، در حقیقت اینها هستند که مستمک لازم را به جمهوری اسلامی می‌دهند. اگر همه سازمانهای انقلابی این اعمال را محکوم می‌کردند (و نه مرفا محکومیت در لفظ بلکه در عمل نیز از این شیوه‌های کار اجتناب می‌ورزیدند). اگر برای همه مسلم بود که کمونیستها طالب چنین شیوه‌ی کاری نیستند، جمهوری اسلامی

رفقای هوادار! هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پینبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج می‌رم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را از هر طریق که می‌توانید به ما برسانید.



با توجه به خفقان سیاسی حاکم بر جامعه چاپ‌رهای در تیراژ وسیع ممکن نیست. باین دلیل ضروری است که رفقای هوادار در تکثیر آن بکوشند.

توضیح

مقالات بی امضاء نشریه رهائی منعکس کننده نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، معه‌ذا می‌توانند در پاره‌ای از جزئیات مطابق نظر همه اعضا آن نباشند.

برای برقراری صلح
پایدار در کردستان
از مبارزه مسلحانه
خلق کرد
قاطعانه دفاع کنیم!